



موج دوم آتش در کنگره

دومین حمله به کنگره آمریکا در فاصله ۳ ماه، خصومت با دموکراسی را به بالاترین سطح خود رسانده است

سرعت به‌سوی حفاظ امنیتی در ورودی شمالی کنگره که در محافظت پلیس بود، راند. او از سد نگهبانی ساختمان کنگره عبور کرد و دو پلیس را زیر گرفت. به گزارش پلیس، راننده سپس از خودروی خود جاقوه به‌دست پیاده شد تا به ماموران حمله کند و وقتی به دستور ایست پلیس توجه نکرد، یکی از نیروهای پلیس به‌سوی او تیراندازی کرد که بعداً به‌دلیل جراحات وارده‌شده جان خود را از دست داد. در جریان این حمله، یکی از نیروهای پلیس که از ۱۸ سال پیش در پلیس کاپیتول کار می‌کرد، کشته شد و پلیس دیگری نیز که به‌دلیل جراحات وارده به بیمارستان منتقل شده، وضعیت وخیمی دارد. نواه گرین ۲۵ ساله که از سبوی پلیس عامل این حمله معرفی شده، فاقد سابقه کیفری بوده است. رئیس پلیس واشنگتن اعلام کرد حادثه روز جمعه ارتباطی با «تروریسم» ندارد. شبکه خبری سی‌ان‌ان اعلام کرد: «فرد مهاجم ویدئویی را با مضمون «دولت آمریکا دشمن درجه اول سیاه‌پوستان» منتشر کرده بود. وی در این ویدئو اعلام کرده از رفتارهای اف‌بی‌آی و نیروهای امنیتی علیه سیاه‌پوستان می‌ترسد.» اعضای کنگره آمریکا اکنون دوران تعطیلات خود را سپری می‌کنند اما برخی از دستیارهای آنها و شماری از خبرنگاران در زمان حادثه روز جمعه در ساختمان کنگره حضور داشتند. با وجود اینکه ۳ ماه قبل و پس از حمله طرفداران ترامپ، تدابیر امنیتی گسترده‌تری برای حفاظت از کنگره در نظر گرفته شد اما پس از این حادثه تدابیر امنیتی بیشتری در اطراف محل استقرار ساختمان کنگره به اجرا گذاشته شد. نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا گفته است قلب آمریکا شکسته و ایوان را شهید دموکراسی خوانده است. روز گذشته و پس از این حادثه، جو بایدن، رئیس جمهور ایالات متحده دستور نیمه‌افراشته کردن پرچم‌ها را داد و آن را نشانه‌ای برای احترام به عملکرد پلیس ساختمان کنگره و قربانی شدن یکی از نیروهای آن دانست. پرچم‌ها تا روز سه‌شنبه ششم آوریل در کاخ سفید، کنگره، ساختمان‌های عمومی، مراکز نظامی و سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های آمریکا در سراسر دنیا نیمه‌افراشته خواهند ماند.

شد. نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان آمریکا، پلیسی که در جریان این حمله کشته‌شده را «شهید دموکراسی» خطاب کرد تا تلویحا نشان دهد که چه میزان دموکراسی آمریکا به‌سمت زوال رفته است.

چه اتفاقی افتاد؟

حوالی ظهر جمعه به وقت محلی، یک خودرو بدون توجه به خطرهای پلیس با



روز سیاه و فراموش‌نشدنی را برای دموکراسی آمریکایی رقم زد؛ روزی که حتی بریتانیایی‌ها و ایرلندی‌ها با به آتش کشیدن کنگره نیز نتوانستند آن را انجام دهند، رئیس‌جمهور آمریکا انجام داد و در پایان آن نیز در توییتر برای طرفدارانش نوشت که «این روز را برای همیشه به یاد داشته باشید.» در روز جمعه که کمتر از ۳ ماه از تسخیر کنگره توسط هواداران ترامپ می‌گذشت، یک‌بار دیگر به ساختمان کنگره آمریکا به‌عنوان نماد دموکراسی آمریکایی حمله

در سال ۱۸۱۴ پس از شکست نیروهای آمریکایی از نیروهای پادشاهی بریتانیا و ایرلند، انگلیسی‌ها کنگره آمریکا را به آتش کشیدند. انگلیسی‌ها علاوه بر کنگره، عمارت ریاست جمهوری با همان کاخ سفید و سایر اماکن و زیرساخت‌های واشنگتن سقوط کرده را به آتش کشیدند، اما با وجود تحمیل هزینه‌های هنگفت برای احیای کنگره و سایر اماکن عمومی آمریکا، انگلیسی‌ها نتوانستند دموکراسی آمریکایی را نابود کنند. از آن سال‌ها بیش از ۲ قرن می‌گذرد و اکنون اندیشمندان روابط بین‌الملل به این جمع‌بندی رسیده‌اند که دموکراسی‌ها بیش از بیرون، در داخل با تهدید مواجه شده‌اند. این را نتایج تحقیق بنیاد برتلزمن نیز نشان داده است. سال ۲۰۱۸ این بنیاد در جمع‌بندی تحقیق خود درباره ۴۱ کشور صنعتی عضو اتحادیه اروپا و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD آورد که رشد فزاینده پوپولیسم و نبود جریان‌های سیاسی موثر، ساختارهای دموکراتیک در بسیاری از جوامع صنعتی را تحت تأثیر قرار داده است. جامعه‌شناسان نسبت به این پدیده هشدار داده‌اند اما به‌نظر نمی‌رسد راه‌حل سریع و در دسترس وجود داشته باشد تا بتوان جلوی این وضعیت را گرفت. در بین کشورهای پیشرفته، اوج بحران دموکراسی را می‌توان در لیبرال دموکراسی آمریکایی یافت. با وجود هشدارها درباره زوال دموکراسی در آمریکا، این هشدارها خیلی جدی گرفته نشد تا اینکه در سال ۲۰۱۶، مردم آمریکا با انتخاب دونالد ترامپ که دقیقاً در تقابل با تمام ارزش‌هایی بود که آمریکا تبلیغ می‌کرد، بر زوال دموکراسی آمریکایی مهر تأیید زدند. رئیس‌جمهور آمریکا در مدت ۴ سال حضورش در قدرت تا توانست به این بحران دامن زد تا قدرتمندترین دموکراسی دنیا به نقطه‌ای برسد که اقلیت‌ها برای سطحی‌ترین حقوق‌شان دچار مشکل باشند. او عالی‌ترین مقام آمریکایی بود، اما در ششم‌ثانویه با لشکرکشی خیابانی طرفدارانش به سمت کنگره، یک

دموکراسی دو حزبی

یکی از معایبی که در دموکراسی می‌تواند بروز کند «دیکتاتوری اکثریت» است. به‌عنوان مثال اگر نگرش ۷۰ تا ۸۰ درصد جامعه افکار راست‌گرایانه باشد و تنها ۲۰ یا ۳۰ درصد دیگر تفکرات چپ داشته باشند، دولت اغلب با تقریباً همیشه در دست راست‌گرایان خواهد بود. این جوامع دوکته می‌توانند یا به دلیل گرایش سیاسی، نژادی یا قومی تقسیم‌بندی شوند. نکته مهم الزام دلیل تقسیم شدن جامعه نیست بلکه دیکتاتوری اکثریتی است که شکل می‌گیرد. در اینجاست که اقلیت که دستش از رسیدن به دولت کوتاه است به‌دنبال راهی برای در اختیار گرفتن حکومت خواهد بود. در برخی کشورها احتمال دارد به‌نوعی با اقلیت توافق برای حضور در پارلمان بشود اما باید توجه داشت که حتی در نظام‌های پارلمانی نیز قدرت نهایی دولت در دست اکثریت خواهد بود.

در آمریکا با وجود کثرت افکار و اندیشه‌ها که به دلیل گوناگونی جامعه این کشور ایجاد شده است، تمامی راه‌ها به دو حزب اصلی جمهوری خواه و دموکرات بازمی‌گردد. با این وجود اما تضل‌ اجتماعی و سیاسی به شکلی کامل در آمریکا وجود ندارد و این دو حزب درهای خود را به‌سوی برخی دیدگاه‌ها باز کرده‌اند. گروه‌های راست‌گرای افراطی به سمت جمهوری خواهان متمایل شده‌اند و گروه‌های چپ‌گرا نیز جذب دموکرات‌ها شده‌اند. دو گروه راست‌های افراطی و چپ‌گرا‌ها نیز دارای شاخه‌ها و شعبه‌های متعددی شده‌اند که مولود تغییرات اجتماعی آمریکایی طی چند دهه گذشته است. در سایه این کثرت افکار و سازمان‌یافته‌نشدن آنهاست که برخی طرفداران ایده‌های جدید می‌کوشند با بی‌صبری درمقابل ساختارهای قانونی دست به اقداماتی رادیکال برای تغییر وضعیت بزنند.

تناقضات در دسرساز

هدایت گروه‌های اجتماعی

در آمریکا احزاب دیگری به‌جز دموکرات و جمهوری خواه، حضور دارند و نظام سیاسی این کشور به داشتن دو حزب

محدود نشده است اما این نظام به حضور دو حزب در قدرت منحصر شده است. انحصار دوحزبی بعد مهم نظام سیاسی آمریکاست. انحصار دوحزبی در جامعه‌ای که سطوحی از آزادی‌های گسترده را در جامعه خود تبلیغ کرده است به تناقض منجر می‌شود. افراد و گروه‌ها تشویق می‌شوند افکارشان را در جامعه بیان کنند اما این افراد پس از شکوفایی و شکل‌گیری احزاب و دسته‌هایشان با نظام سیاسی انحصاری آمریکا مواجه می‌شوند. تمامی جناح‌ها برای آنکه راهی به قدرت پیدا کنند باید وارد دو حزب اصلی شوند. به همین دلیل است که طیف‌های لیبرال که شامل تحصیل‌کردگان دانشگاهی و شهرنشینان مرفه می‌شوند در کنار سیاه‌پوستان با سطح تحصیلات پایین، حاشیه‌نشین و کم‌درآمد مجبورند در حزبی به نام دموکرات قرار گیرند. گروه‌های لیبرال طیف‌های لیبرال هستند که مدافع اقلیت‌ها هستند اما شاید بتوان گفت دلیل طرفداری این لیبرال‌ها از اقلیت‌ها جذب رای برای شکست راست‌گرایان است. در جریان اعتراض‌های نژادی سال ۲۰۲۰ آمریکا یکی از اتهامات راست‌گرایان به دموکرات‌ها این بود که آنها برای جذب رای روی شورش‌ها و خرابکاری در شهرهای آمریکا چشم پوشیده‌اند و حتی از چنین اقداماتی حمایت می‌کنند.

با وجود سطوحی از هماهنگی و احساس نیاز طیف‌های مختلف به یکدیگر، اما نمی‌توان منکر تفاوت‌های عمیق میان آنها شد. به‌عنوان نمونه در میان سیاه‌پوستان طرفدار حزب دموکرات عده‌ای که به طیف‌های لیبرال این حزب نزدیکند و تحصیل‌کرده به حساب می‌آیند بیشتر اهل اعتراض‌های غیرخوشونت‌آمیز و حتی غیرخیابانی هستند اما در مقابل برخی طیف‌های دیگر سیاه‌پوست در حزب دموکرات به درگیری و اعتراض‌های خوشونت‌آمیز خیابانی معتقدند.

تناقضات به‌زور تجمیع شده در نظام دوحزبی انحصاری آمریکا گرچه تاحدی باعث کنترل گروه‌های اجتماعی شده است اما به موازات آن موجب شده عده‌ای به این نتیجه برسند که راه فراری از این نظام سیاسی انحصاری وجود ندارد و باید خارج از ضوابط قانونی و فعالیت‌های حزبی دست به کار شد.

این پدیده در آمریکا هنوز به شکل یک آتش زیرخاکستر حفظ شده است اما زبانه‌هایی نیز کشیده است. اعتراض‌های ضدنژادپرستانه سال ۲۰۲۰ آمریکا در اعتراض به قتل جورج فلوید شهروند سیاه‌پوست آمریکایی به دست پلیس که این کشور را چند ماه درگیر التهابات سراسری کرد بخشی از زبانه کشیدن سیستم تناقض‌آمیز سیاسی در آمریکا بود. این تحرکات علی‌رغم حضور گروه‌های سازمان‌یافته و استفاده آنان از شرایط به وجود آمده نظام‌یافته نبود. در چنین اوضاعی فشار به گروه‌های مختلف برای عدم حضور در اعتراض‌ها نتیجه قابل توجهی ندارد زیرا این گروه‌ها در رأس کار نیستند. دولت ترامپ سعی داشت التهابات آمریکا را زیر سر گروه‌هایی مانند آنتی‌فا یا حتی بخش‌هایی از حزب دموکرات معرفی کند اما حقیقت آن بود که این گروه‌ها خود برای استفاده و بهره‌برداری از خشم مردم وارد کارزارها شده بودند و حضور یا عدم حضورشان تأثیری جدی بر اصل قضایا نداشت.

ترک برداشتن احترام و اعتماد سیاسی

سوءتفاهم شکل گرفته در اعتراض‌های سال ۲۰۲۰ که از اتهام‌زنی‌های ترامپ به حزب دموکرات مبنی بر دست داشتن این حزب در درگیری‌های خیابانی شکل گرفت باعث شد حامیان ترامپ نیز به فکر انتقام جویی بیفتند. از نگاه حامیان ترامپ، دموکرات‌ها در طول چهار سال ریاست جمهوری ترامپ دست به هرکاری زده بودند تا کشور را وارد بحران کنند و در این راه از هر خط قرمزى نیز عبور کرده بودند. راهکار حامیان ترامپ انتقام جویی خیابانی با طمع رد شدن از خطوط قرمز بود؛ اقدامی که در جریان حمله ۶ ژانویه به کنگره خود را نشان داد. در این حمله تنها بعد مکانی از اهمیت برخوردار نبود. به دلیل اهمیت بسیار بالای کنگره در دموکراسی آمریکایی و خانه مردم خوانده شدن کنگره، اغلب نگاه‌ها به بعد مکانی حمله حامیان ترامپ معطوف شد اما اگر به بعد زمانی توجه می‌شد عمق فاجعه با وضوح بیشتری نمایان بود. حمله در زمانی انجام شد که کنگره در حال تأیید آرای انتخابات بود و

به‌نوعی در حال تنفیذ رای انتخابات برای رئیس‌جمهور شدن جو بایدن بود. این حمله که در آن تنفیذ قوه مجریه در محل استقرار قوه مقننه مورد هدف قرار گرفت، پاسخی بود به اقدامات انتقام‌جویانه دموکرات‌ها در دوران ریاست چهارساله ترامپ. بخشی از مردم آمریکا نشان دادند در برابر توهین به نظرات‌شان ساکت نمی‌نشینند. اگر قرار باشد هنگامی که نظر آنها از صندوق‌های رای بیرون آمد و کاندیدای موردنظرشان به کاخ سفید راه یافت کشور عرصه کارشکنی‌های مخالفان شود پس هنگامی که مخالفان به قدرت رسیدند آنها نیز نباید آب خوشی از گلویشان پایین برود.

اشغال بهت‌آور کنگره باعث شد قضاوت‌های ناپجایی نسبت به این قضیه انجام شود. اشکال سیستم سیاسی آمریکا و ناسازگاری سیاسی میان طیف‌های مختلف منجر به اشغال کنگره شد اما تحلیلگران حمله‌کنندگان را به حامیان ترامپ منحصر کردند. حقیقت آن است که راست‌گرایان افراطی تنها بخشی از گروه‌های ناراضی از سیاست در آمریکا هستند که کنگره را هدفی برای خود می‌دانند. راست‌گرایان حامی ترامپ پیش‌تر و حین شمارش آرا نیز تلاش کرده بودند در یک ایالت دست به کودتا زده و فرماندار دموکرات آن را دستگیر کنند. ناکامی‌ها در شکل دهی به چنین اقداماتی بود که آنها را به استفاده از فرصت بی‌بدیل اعتراض بزرگ ۶ ژانویه در پایتخت کشاند. در این روز و روزهای بعد تمامی کنگره‌های ایالتی نیز جزء بانک اهداف معترضان تلقی شده و مورد حفاظت شدید گارد ملی قرار گرفتند.

دنیوارهای سیاست آمریکا تنها در یک خط شکاف برنداشته است و شعبه‌های این ترک به سمت‌وسوهای مختلفی کشیده شده‌اند. فروکاستن مساله به ترامپ و شخصیت جنجالی او اقدامی برای فریب دیگران است. پیش از آنکه ترامپ وارد درگیری خیابانی با دموکرات‌ها شود، آنها با حمایت از هر اعتراضی علیه ترامپ از خجالت‌رئیس‌جمهور وقت آمریکا درآمده بودند. این مساله برای تطهیر ترامپ نیست بلکه برای بیان این حقیقت است که دموکرات‌ها شبیه یک ترامپ ساکت، مرموز و با سیاست هستند نه افرادی متفاوت با ترامپ.

بایدن پنجمین رئیس‌جمهور قربانی می‌شود؟

در تئاتر فورد، آبراهام لینکلن رئیس‌جمهور آمریکا را هدف قرار داد و متواری شد. یک روز بعد از این ترور، رئیس‌جمهور آمریکا که تیر به پشت سرش اصابت کرده بود، مرد. گفته می‌شود ۱۲ روز بعد یکی از سربازان ارتش شمال او برخلاف فرمان مافوقش به سمت بوث شلیک کرد و او را از پای درآورد.

ویلیام مک‌کینلی



در ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۱، ویلیام مک‌کینلی بیست و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا نیز با ترور از میان برداشته شد. روز ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ لئون چولگوش کارگر سابق فولادسازی که تحت تأثیر آثارشپیست‌هایی مانند اما گلدمن و الکساندر برکمن قرار داشت، دو گلوله به وی شلیک کرد. مک‌کینلی در اثر قاتلزاری که توسط جراحات حاصله ایجاد شد بود در ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۱ در ساعت ۲:۱۵ دقیقه باصدا در بوفاو درگذشت. در ۲۹ اکتبر ۱۹۰۱ در زندان آیورم با صندلی الکتریکی اعدام شد و جسدش به داخل اسید سولفوریک انداخته شد.

جان اف. کندی



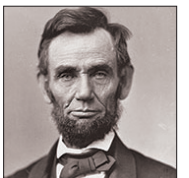
مرموزترین ترور در میان روسای جمهور آمریکا، متعلق به جان اف. کندی است. او ساعت ۱۲:۳۰ دقیقه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس تگزاس به قتل رسید. ۶ ساعت و نیم بعد لی هاروی اسوالد به جرم قتل یک‌مأمور پلیس دالاسی مجرم شناخته شد و چند ساعت بعد یعنی در ساعت ۱۱:۴۰ دقیقه شب به‌عنوان قاتل رئیس‌جمهور معرفی شد. اسوالد گفت که او به کسی تیراندازی نکرده و مدعی شد که از او به‌عنوان «طعمه» استفاده کرده‌اند. او مدعی شد عکسی که او را با سلاح قاتله‌نشان می‌داد جعلی است و صورتش را به بدن یک دیگری چسبانده‌اند. بااین حال تنها دو روز بعد او به‌طرز مشکوکی در ایستگاه پلیس دالاس به قتل رسید تا هیچ‌کس نتواند بی‌گناه یا مجرم بودنش را در دادگاهی اثبات کند. بر همین اساس بعضی منتقدان می‌گویند که اسوالد هیچ نقشی در این ترور نداشته است. مرموز بودن این ترور به اندازه‌ای است که نهاد‌های امنیتی و اطلاعاتی آمریکا مانع از انتشار کامل اسناد این ترور شده‌اند. براساس بخشی از اسنادی که در دولت ترامپ منتشر شد، پلیس فدرال آمریکا در یادداشتی به پلیس شهر دالاس هشدار داده بود که خطر ترور اسوالد-متهم اصلی ترور جان اف. کندی-بسیار جدی است.

از سال ۱۸۶۵ تا به امروز، چهار رئیس‌جمهور آمریکا با ترور از میان برداشته شده‌اند؛ آبراهام لینکلن، جیمز آبرام گارفیلد، ویلیام مک‌کینلی و جان اف. کندی. اگرچه به‌دلیل فاصله شدن عامل ترور کندی، انگیزه‌های اصلی این ترور مشخص نشد و ترور گارفیلد نیز بر اثر انگیزه‌های شخصی صورت گرفته، اما ترور لینکلن و مک‌کینلی با انگیزه‌های سیاسی انجام شده است؛ یکی به‌دلیل اعطای حق رای به بردگان و دیگری به‌دلیل تأثیرپذیری از آثارشپیست‌ها.

پس از ترور کندی، تدابیر و پروتکل‌های امنیتی برای حفاظت از جان روسای جمهور آمریکا افزایش قابل توجهی داشته است، با این حال رخداد‌های چندماه اخیر در آمریکا به‌ویژه نخستین حمله طرفداران دونالد ترامپ به ساختمان کنگره، در کنار حمله اخیر به کنگره، نگرانی‌ها را در آمریکا تشدید کرده است. پس از حمله طرفداران ترامپ به کاپیتال هیل، یکی از نگرانی‌های اصلی نهاد‌های امنیتی آمریکا برگزاری مراسم تحلیف بود. آنها اگرچه شهر واشنگتن را تبدیل به پادگان نظامی کردند، اما با خطر «حمله از داخل» توسط برخی نیروها مواجه بودند که مکلف به حفظ امنیت مراسم تحلیف بودند. حمله روز جمعه به ساختمان کنگره که از عامل آن تصویری ویدئویی منتشر شده و زیر آن عنوان «دولت آمریکا دشمن شماره یک مردم سیاه‌پوست است» درج شده، نگرانی‌ها را از اقدامات خودسرانه گروه‌های تندرو افزایش داده است. دو حمله در کمتر از سه‌ماه

به کنگره، قانونگذاران آمریکایی را نسبت به امنیت جانی‌شان نگران کرده است. این خطر با تشدید افراط‌گرایی مبتنی بر نژاد که در دولت ترامپ به اوج خود رسید، می‌تواند حتی جو بایدن را نیز هدف گروه‌های افراطی سفیدپوست برترپندار یا طیف مقابل یعنی «جان سیاهان مهم است» قرار دهد. بایدن رئیس‌جمهور آمریکاست، اما تقریباً اکثریت جمهوری خواهان و به‌ویژه طرفداران سفیدپوست و تندروی ترامپ از او متنفرند. آنها بایدن و سیستم حاکم آمریکا را به تقلب در انتخابات محکوم کرده‌اند و از این رو هر زمان که بتوانند خشم و نفرت‌شان را تخلیه می‌کنند. نباید این را از نظر دور داشت که یکی از چهار رئیس‌جمهور آمریکا قربانی مسائل نژادی شده است.

آبراهام لینکلن



در ۱۴ آوریل ۱۸۶۵، جان ویلکس بوث هنرپیشه آمریکایی که مخالف الف‌ا بردهداری در ایالات جنوبی و طرح رئیس‌جمهور برای اعطای حق رای به بردگان تازه‌آزاده بود،